

در نقد مواضع و ترمینولوژی «کمونیست امروز»

محمد کشاورز

فهرست مطالب

توضیح

«سنت کمونیستی»

انترناسیونالیسم

مباحث برنامه‌ای

تئوری و برنامه

خط و مشی سیاسی

زبان «کمونیسم کارگری»، دیروز و امروز

توضیح

یک وجه سبک کار جریانی که «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» را بنیان نهاد، تلاش برای سازماندهی محافل مبارز کارگری از طریق انتشار بولتن‌های بحث و مطالعه در میان این محافل بوده است. برخی از متون این بولتن‌ها برغم عدم انتشار رسمی، در میان محافل مختلف دست بدست می‌گردد. از همین رو، کوشش «پیک انترناسیونالیستی» این خواهد بود تا گزیده‌ای از متون یاد شده را بتدریج منتشر سازد.

نوشتار «در نقد کمونیست امروز» اولین بار در «بولتن مباحثات شماره ۱۶ پیک انترناسیونالیستی» انتشار یافت. این بحث که در ابتدا بصورت مکاتبه محدود میان نویسنده آن و عناصر مرتبط با «پیک انترناسیونالیستی» صورت گرفته بود، مجدداً، با اصلاحاتی، در بولتن دیگری در سال ۲۰۰۱ درج گردید. حال عین همان نوشتار، با اصلاحات و افزوده‌هایی، در این شماره «پیک انترناسیونالیستی» بطور علنی منتشر می‌گردد. کلیه بخشهایی که مربوط به اطلاعات و اسامی افراد در چارچوب مکاتبه‌ای معین بود، حذف گردیده و ساختار زبانی نوشتار نیز جهت انتشار علنی اصلاح شده است.

محفل مورد بحث این نوشتار، همانطور که بدرستی نیز در این نقد پیش بینی شده بود، قادر به ابراز وجود، بمثابة یک جریان فکری یا حتی گروه کوچک متکی بر پلاتفرم سیاسی نگشت. اغتشاش فکری و سردرگمی نظری، که بدرست نیز موضوع اصلی نقد حاضر بود، نتایج خود را ببار آورد. «کمونیست امروز» با ادعای «نقد برنامه‌نویسی‌های رایج برای ایجاد حزب راستین کمونیستی» آغاز کرد. اما بعد از دورانی درازگویی‌های مغشوش، با زیر سؤال بردن هر تلاشی برای ایجاد «سازمان کمونیستی»، به جناح چپ جنبش اصلاح طلبی داخل ایران پیوست.

در این معنا موضوع نقد این مقاله، یعنی «کمونیست امروز» با مشخصه تلاش برای نقد برنامه‌نویسی‌های رایج با هدف ایجاد حزب کمونیست راستین، دیگر وجود ندارد. اما احتمال تکرار تجربه‌ای مشابه، در صفوف محافل جدا شده از احزاب چپ، وجود دارد. محافلی که می‌خواهند گام در راه «نقد» بگذارند، اما سر از جای دیگری درمی‌آورند. نوشتار حاضر، وجوهی از علل تکرار این تجربه تلخ و رازآمیز در چپ ایران را آشکار می‌سازد.

پیک انترناسیونالیستی

در نقد مواضع و ترمینولوژی «کمونیست امروز»

سنت «کمونیستی»

«سیمای سوسیالیسم» جایگاه تاریخی و بنیادهای سیاسی خود را چنین تعریف کرده است:

«نقد روشن مارکسیستی و سوسیالیستی این چپ در کلیه مبانی فکری، ایدئولوژیک و خط و مشی عملی درونمایه موجودیت سیاسی و پراتیک دو دهه اخیر ما است. اما آنچه ما را از گرایشات دیگر موجود در طیف کمونیسم کارگری متمایز میسازد دقیقاً ویژگی‌ها و تمایزاتی است که برخی از آنها در همین نوشته بشکلی بسیار مختصر و کلی مورد اشاره قرار گرفته است. ... منظور ما از طیف کمونیسم کارگری تمامی کمونیست‌های متشکل یا غیر متشکلی است که از سال ۵۹ به بعد در جریان نقد مارکسیستی پایه‌های نظری و دیدگاه‌های مختلف چپ سوسیال خلقی هویت کمونیستی و کارگری خویش را باز تعریف کرده‌اند. ما تا آنجا که به مرزبندی اساسی با چپ روشنفکری و سوسیال رمانتیسمی مربوط می‌شود طبیعتاً جزء بالنده‌ای از طیف کمونیسم کارگری هستیم.»

سیمای سوسیالیسم کتاب اول ص 5

آنچه سیمای سوسیالیسم «سنت کمونیسم کارگری بعد از سال 1359» نامیده و خود را «طیف بالنده» آن دانسته، موضوع نقد سلسله مقالات «حزب کمونیست کارگری: از سهند تا انستیتو پرسش» می‌باشد. جایگاه سیاسی این گرایشات، ماهیت برنامه و سیر تکامل نظری آنها، نکاتی هستند که سلسله مقالات یاد شده بدان می‌پردازد. بدین‌سان گفتارهای انتقادی آن نوشتار، همه نیروهای ریز و درست، بالنده و غیربالنده این طیف را نیز موضوع نقد خود میداند. خواننده آن نوشتار میتواند مبحث نشریه پیک انترناسیونالیستی شماره ۱۰ در باره جایگاه و مشخصه جریانهای تاریخی را، خطاب به «کمونیست امروز» نیز تلقی نماید.

نقد «کمونیست امروز» به «کمونیسم کارگری» فراتر از ایرادات معمول گروه‌های چپ به یکدیگر نمی‌رود. این ایرادات، نه فقط قادر به فهم و دریافت ریشه‌های نظری و مبانی تاریخی که ملغمه «کمونیسم کارگری» از آن دست‌چین شده، نیست، بلکه مایل به فاصله گرفتن از دستگاه فکری که موجودیت «کمونیست امروز» ریشه در آن دارد نیز نبوده. روشن است که کوشش شده تا از آن فاصله گرفته شود. این کوشش اما بدلیل محدودیت تاریخی خود، همچنان در قالب فکری جناح چپ سرمایه تجلی یافته. به دیگر سخن، این کوشش نه

بواسطه نقد بنیادهای فکری مائوئیسم، استالینیسم، بلکه در راستای روند عمومی، چرخش براسست نیروهای این طیف، صورت گرفته است. از همین رو متدلوژی و نگرش بنیادی «کمونیست امروز» در عرصه‌هایی مانند رابطه انترناسیونالیسم و برنامه و انقلاب پرولتری و یا مسئله‌ای چون سوسیالیسم در يك کشور حتی از همان «کمونیسم کارگری غیر بالنده» نیز عقب تر است.

انترناسیونالیسم

انترناسیونالیسم يك وجه مشخصه برنامه کمونیستی و يك پایه بنیادی هویت جنبش پرولتری است. انقلاب آتی پرولتری، همانند انقلاب اکتبر که با شکست انقلاب در المان متوقف شد، یا بوسیله سرمایه‌داری به محاصره در آمده و شکست خواهد خورد و یا بواسطه رهبری شایسته حزب انترناسیونالیستی، سرمایه‌داری جهانی را برمی چیند.

«سوسیالیسم در يك کشور» اگر هشتاد سال پیش يك کوره راه برای تسلیم انقلاب اکتبر به مسلخ سرمایه‌داری جهانی بود، امروزه و در عصر «گلوبالیزاسیون» نگرشی کودکانه است که هیچ سنخیتی با انقلاب کمونیستی و جامعه سوسیالیستی نخواهد داشت. «سیمای سوسیالیسم» اما می‌خواهد همچنان در يك کشور انقلاب نماید و کمونیسم را در آن برقرار سازد. هیچ ارتباطی میان انترناسیونالیسم و آن مباحث مغشوش برنامه‌ای این آقایان وجود ندارد. تنها زمانی بحث انترناسیونالیسم به میان می‌آید که سخن بر سر پناهندگان و نحوه فعالیت آنان است. آنهم پناهندگانی که بزعم «سیمای سوسیالیسم» غالباً تعلق به چپ کارگری و یا سنت کمونیستی مورد نظر اینان دارند:

«بخش قابل توجهی از فراریان هر کشور و بطور مشخص فراریان جامعه ما را کمونیست ها تشکیل می‌دهند. و در میان جمعیت اخیر گروهی نیز خود را متعلق به چپ کارگری یا واقعا به آن تعلق دارند. ... گفتگو در باره کسانی است که میتوان آنان را به رغم هر کسر و کمبودشان به چپ کارگری منتسب کرد و بر همین پایه بجاست که به مثابه افراد و با گرایشات متعدد به سازماندهی و رهبری جنبش طبقه کارگر مورد خطاب قرار گیرند.» همان منبع بخش انترناسیونالیسم ص 26

این خرده گیریهای از حککا نشان دهنده دو وجه از تفکر «کمونیست امروز» است. يك وجه آن، تبیین صف بندی چپ ایران و تقسیم طیف مائوئیست‌ها و استالینیست‌های «خط ۳» سابق به «کمونیسم کارگری بالنده و غیربالنده» است. یعنی یک تبیین استالینیستی. وجه دیگر این تفکر نشانگر جوهر بورژوایی نگرش «کمونیست امروز» به انترناسیونالیسم است.

حککا تلاش دارد تا پروسه ادغام و انتگره شدن نیروی کار جدید در کشور میزبان را از طریق اقدامات خدماتی و همکاری با نهادهای رسمی دولت میزبان و مراجع بین المللی تسریع بخشد. در این میان شیوه معمول سربازگیری نیز جزئی از مکانیسم سوخت‌وساز تشکل تسمه‌نقاله‌ای «کمونیسم کارگری» میباشد. «کمونیسم کارگری نوع بالنده» یعنی «کمونیست امروز» اما این را «غیر انترناسیونالیستی» دانسته و خواستار آن است تا آندسته از پناهندگان که خود را منتسب به «چپ کارگری ایران» میدانند همچون رهبر

طبقه کارگر کشور میزبان مورد خطاب گیرند. گویا کارگران کشورهای غربی همین «یک قلم رهبری» را در این آشفته بازار رهبران آفریده دست سوسیال‌دمکراسی، کم داشتند.

این «رهبران» برگزیده «کمونیست امروز» در عالم واقعیت اما، حتی به بازار کار کشورهای متروپل راه نمی‌یابند. برغم تعلق بخش اعظم اقشار مهاجر و پناهندگان سیاسی به طبقه متوسط کشور مبداء، در کشورهای اروپایی اما این اقشار همچون اقشار حاشیه‌نشین جوامع امپریالیستی و قربانیان سیاست‌های ضدکارگری و نژادپرستانه دول اروپایی زیست میکنند.

اگر حکما میکوشد تا همراه با بورژوازی امپریالیستی، راه ورود پناهجویان بمثابه نیروی کار ارزان را به سوی بازار کار کشور میزبان بگشاید. «انترناسیونالیسم» مورد نظر «کمونیست امروز» میخواهد هویت نخبه‌گرایانه از دست رفته این اقشار پرتاب شده به بیرون از بازار کار را، بواسطه آویزان کردن مدال رهبری طبقه کارگر کشور میزبان، بدانان بازگرداند. روشن است که این «انترناسیونالیسم» نمایانگر عظمت طلبی بورژوازی پیرامون در شکل‌بندی گفتاری چپ بوده و ارتباطی با ماهیت جهانی اهداف کمونیسم ندارد.

«کمونیست امروز» بحث نازل خود در باره پناهندگان را انترناسیونالیسم مینامد. اما آنگاه که سخن بر سر یکی از مسائل پایه‌ای انترناسیونالیسم، یعنی ماهیت جهانی انقلاب اکتبر و علل شکست آن است، بیگانگی «سیمای سوسیالیسم» با انترناسیونالیسم آشکار شده و سخن از «بی افقی حزب بلشویک» رانده میشود. یعنی تکرار بلوف نظری کهنه شده «کمونیسم کارگری». بعبارت دیگر در صورت برخورداری بلشویک‌ها از افق مورد نظر اینان، انقلاب اکتبر مسیر پیروزمندانه خود، بسوی جامعه کمونیستی را طی کرده بود. و یعنی که سوسیالیسم در یک کشور ممکن است. این همان ماهیت ملی‌گرای چپ پیرامون است که بهترین تجلی تاریخی خود را در تئوری سوسیالیسم در یک کشور استالینی یافته است.

مباحث برنامه‌ای

«کتاب» اول «سیمای سوسیالیسم» تعلق سیاسی خود به طیف کمونیسم کارگری را با صراحت بیان کرده و بر افتخار خود در دو دهه دفاع از این سنت تاکید میکند. آنگاه و از این دریچه دست به یک پلمیک حول برنامه نویسی در چپ ایران بطور عام و مشخصا اشکالات برنامه‌ای حزب کمونیست کارگری میزند. برنامه‌ای که بنابر «سیمای سوسیالیسم» «در خطوط کلی نظرات از برنامه‌های موجود به مارکسیسم نزدیکتر است». پس پرسیدنی است که ایراد شما به این نوع از برنامه نویسی چیست؟ پاسخ را در «کتاب» یاد شده می‌یابیم:

«برنامه نویسی رایج کمونیستی از سودهای کلان سالانه سرمایه و استثمار دهشتبار پرولتاریا به مثابه منبع تامین این سودها در سال هیچ گزارشی نمی‌دهند. به توده‌های کارگر نمی‌گویند که در سیطره این نظام ضد بشری چه چیزی تولید کرده‌اند، سرمایه این تولیدات را چه کرده است و....» همانجا

بزبانی روشنتر، برنامه‌های رایج کمونیستی، خوب و بطرز مؤثری افشاگری نمی‌کنند. این برنامه‌ها قدیمی شده‌اند. تعلق به «کمونیسم دیروز» دارند. «کارگر دیروز» با این برنامه‌های غیر افشاگر آگاه میشد و انقلاب

میکرد. «کارگر امروز» اما دیگر از آن برنامه قدیمی تاثیر نمی‌پذیرد. نتیجه طبیعی این، ناکارایی برنامه، غیر افشاگر و غیر موثر شدن دادوهوار چپ‌ها و تبلیغاتشان است. یا بقول «کمونیست امروز»:

«نتیجه طبیعی، تهی بودن برنامه از مضمون پراتیک و زنده‌ای، این میشود که جریان کمونیستی در پهنه تقابل روزمره جنبش کارگری با سرمایه از طرح رهنمود خلاق و رادیکال و پیشروی عاجز می‌ماند، به جای راه حل‌های واقعی مبارزاتی به گزارش اخبار جنبش کارگری دنیا و نثار مشتی تف و لعنت علیه بورژوازی بسنده میکند.» همانجا ص ۱۴

خلاصه کلام اینکه برنامه‌های کنونی چپ نیازمند اصلاحات اساسی است. پیشنهاد «کمونیست امروز» وارد کردن يك فاکتور جدید در برنامه است. این فاکتور عبارت است از بکارگیری «متد کمی» آنالیز و محاسبات ریاضی و آماری برای نمایش دقیق سود و زیان شرکت‌های سرمایه‌داری و حساب حیف و میل ثروت ناشی از استثمار طبقه کارگر. در این صورت برنامه مورد نظر «کمونیست امروز» اعلام میدارد که:

«پرولتاریا باید عملا و در پراتیک جاری پیکار خویش نشان دهد که فقط او قادر است سینه طوفان زده زندگی بشر معاصر را به ساحل رفاه و امنیت و برابری و بلوغ تاریخی هدایت کند. برنامه انقلاب کارگری باید سند گویا و برنده و مستدل این شایستگی باشد.»

بدیده «کمونیست امروز» برنامه حککا قادر نیست تا به پرولتاریا نشان دهد که فقط او «قادر است سینه طوفان زده زندگی بشر معاصر را به ساحل رفاه و امنیت و برابری و بلوغ تاریخی هدایت کند». پس، «برای اینکه چنین نباشد لازمست تا داربست برنامه نویسی را با نگرش مارکسیستی و مدرن تغییر داد.»

و این همان کاری است که کمونیست امروز در آغاز کار خود مشغول انجام آن شد. اما نه به شیوه‌ای جدی و متناسب با شرایط ذهنی و استناداردهای نظری جنبش‌های سیاسی دنیای امروز. «کمونیست امروز» ناتوان از وارد شدن به عرصه پلمیک‌های جدی برنامه‌ای در خط مقدم جدل نظری، کار اصلاحات را با عقب مانده‌ترین «قالب‌ها» شروع میکند. «سیمای سوسیالیسم» به شیوه کارگاه‌های مونتاژکار کشورهای پیرامونی، به سرهم‌بندی کردن قطعات کالاهای فرسوده نظری که از حاشیه مطبوعات قدیمی جمع‌آوری شده، می‌پردازد. اصلاحاتی که گویا قرار است، ضعف اساسی چپ «ایران» را در نقد سرمایه‌داری امروز جبران سازند.

مبحثی که ادعای وارد شدن به حوزه مباحث تنوریک برای اصلاحات برنامه‌ای دارد، باید تصویر روشنی از تفاوت میان تنوری و برنامه و مکانیسمی که ایندو را به هم پیوند میدهد داشته باشد. برنامه و تنوری پدیده واحدی نیستند. تنوری معینی در جدل با تنوری‌های متفاوت مبدل به ترند حاکم در آن حوزه معین میشود. بازتاب و ترجمان سیاسی تنوری مزبور، در صورت فراهم بودن مجموعه شرایط معین، در برنامه سیاسی احزاب و سازمان‌ها تجلی مییابد. در جنبش مارکسیستی این روند در پیوند لاینفکی با جنبش سیاسی و پرولتری بوده است. یعنی پیشروی نظری جنبش کمونیستی همواره از طریق سازمان‌ها و احزاب کمونیست تامین گردیده است. اما در بعد از مقطع معینی، حوزه تنوری از حوزه سیاسی و سازمانی جدا شده و کار نظری انقلابی جای خود را به آکادمیسم و مارکسیسم دانشگاهی سپرده است. صرف نظر از کلیشه

برداری‌های سنتی مائونیست‌ها، استالینیست‌ها و تروتسکیست‌ها از برنامه‌های کهن، کلیه مباحث برنامه‌ای صفوف چپ، در بعداز شکست انقلاب اکتبر، متأثر از تئوری‌هایی بوده است که بصورت مکاتب نظری گوناگون ابراز وجود کرده‌اند. صرف نظر از علل و مکان تاریخی این جابجایی، مکانیسم معینی بر رابطه تئوری و برنامه حاکم بوده است.

تئوری و برنامه‌سیاسی

اولین تجلی نظری جنبش کارگری در نظریه‌های انتقادی برابری‌طلبانه که بعدها توسط انگلس «سوسیالیسم تخیلی» نام گرفت، ظاهر گشت. تجلی برنامه‌ای نظریه‌های انتقادی و کمونیستی ماقبل از مارکسیسم میتوان بعنوان مثال در نظریه‌های بابوف و منشور سیاسی انجمن‌های مخفی کارگری یافت. این مرحله با جهش کیفی و علمی جنبش پرولتری بوسیله مارکس پایان یافت. با مارکسیسم طبقه کارگر به یک استراتژی سیاسی و متدولوژی علمی برای رهایی خود نائل گشت. همانگونه که استراتژی سیاسی جنبش کارگری و برنامه آن، آشکارا مناسبات سرمایه‌داری و سیطره سیاسی طبقه حاکم را به چالش انقلابی فرا میخواند، به همان گونه نیز، متدولوژی علمی مارکسیسم، سیطره ایدئولوژیک طبقه حاکم و از جمله اعتبار و ادعای علمی «علوم اقتصادی اجتماعی» دستگاه آموزشی طبقه حاکم مردود شمرده و آنرا مورد نقد انقلابی قرار میدهد.

مارکسیسم با نقد علم زمان خود، اقتصاد کلاسیک، قانونمندی‌های حاکم بر جامعه سرمایه‌داری و سیر تکامل تاریخ نظام‌های اجتماعی را آشکار کرد. تجلی سیاسی این جهش کیفی نظری جنبش پرولتری، تدوین اولین برنامه‌سیاسی جنبش پرولتری بوسیله مارکس بود. برنامه ماتیفیست کمونیست بر نظریه‌های انقلابی و علمی، استوار گردیده بود که بعدها بتدریج تدوین و انتشار یافتند. به زبان دیگر، ماتیفیست کمونیست بیان سیاسی تئوری‌هایی است که مارکس آنها را در آثار خود بتدریج تدوین کرد. ماتیفیست کمونیست ترجمان برنامه‌ای تئوری مارکسیستی در نقد سرمایه‌داری در شرایطی مشخص میباشد. «اتحادیه کمونیست» مارکس و «انترناسیونال اول» را باید تجلی سازمانی، پیشروی سیاسی نظری جنبش کمونیستی دانست.

جدل نظری مارکس با جناح‌بندی‌های سیاسی وقت، از جمله جدل ماتیفیست کمونیست با جریان‌های دیگر، و یا جدال بر سر برنامه گوتا، در ردیف نخستین جدل‌های نظری جنبش کمونیستی در حوزه برنامه قرار دارد. پیروزی ماتیفیست کمونیست از سویی محصول پیشروی سیاسی جنبش کارگری و از سوی دیگر محصول پیشروی نظری آن در مرحله تاریخی بعد، بویژه جدال ایدئولوژیک مارکس با علم اقتصاد و نمایندگان آن بود.

انترناسیونال دوم، برغم زیگزاگ‌ها و سرانجام ناکامی تاریخی خود، جهش کیفی دیگری را در حوزه نظری رقم زد. جدال انگلس با دورینگ و ابراز وجود مارکسیسم در مقابل فلاسفه و نظریه‌پردازان وقت، مدیون انترناسیونال دوم، صرف نظر از انحرافات تکامل‌گرایانه و تفاسیر مکانیکی آن، بود. حضور مارکسیسم در جنبش‌های سیاسی، بعنوان مثال، جنبش سیاسی پرولتری روسیه و ایتالیا، بدون حضور شاگردان انترناسیونال

دوم قابل تصور نبود. تمام ادبیات سیاسی بلشویسم گواه تاثیر قدرتمند پلخائف در رواج مارکسیسم در روسیه است. همین مارکسیسم بود که نقش بسزایی در مباحث برنامه‌ای بعدی در حوزه سیاست ایفا کرد.

جهش استراتژیک انترناسیونال سوم بسوی انقلاب جهانی متأثر از عروج جنبش انقلابی از یکسو و جهش کیفی مباحث نظری لنین، بوخارین، تروتسکی، لوکزامبورگ و ... بود.

تدوین استراتژی سیاسی حزب بلشویک و سپس انترناسیونال سوم بدون تحلیل لنین از ماهیت امپریالیسم و جنگ و بدون مباحث تروتسکی و لنین حول استراتژی انقلاب سوسیالیستی قابل تصور نمی‌بود. مباحثی که بعدها بدلیل برداشتهای نارسای آنتونیوگرامشی در تئوری هژمونی، منتهی به تفسیری کاملاً سوسیال دمکراتیک از استراتژی سیاسی جنبش کمونیستی گشت.

از عرصه جنبش جهانی کمونیستی به حوزه‌ای کوچکتر، مثلاً جنبش تروتسکیستی، نظر می‌افکنیم. مباحث تروتسکی حول استراتژی انقلاب سوسیالیستی و تفسیر وی از تئوری «انقلاب مداوم» مارکس و سرانجام تدوین برنامه انتقالی، پایه شکل‌گیری «انترناسیونال چهارم» در شرایطی مشخص گشت. این شرایط مشخص عبارت بود از دوران شکست انقلاب اکتبر و عقب‌نشینی گام به گام جنبش کمونیستی در حوزه‌های سیاسی، نظری و تشکیلاتی. نکته مهم این است که پشتوانه تئوریک «برنامه انتقالی» «بین‌الملل چهارم» خیل وسیعی از نظریه‌هایی است که توسط تروتسکی در باره انقلاب روسیه و علل شکست آن، استراتژی سوسیالیستی و انقلاب مداوم و غیره فورموله شده است. برنامه انتقالی را نباید «چکیده» یا حتی تبارز سیاسی همه نظریه‌های وی تلقی کرد. اما برای نقد بنیادهای فکری برنامه انتقالی در حوزه تئوریک، مراجعه به برخی نظریه‌های تروتسکی، و حتی نشان دادن عقب‌نشینی تروتسکی از برخی نظریه‌هایش، ضروری است. نقد مواد هر برنامه، در یک جدل تحلیلی ممکن و چه بسا کافی است.

اما اصلاحات برنامه‌ای و یا نقد «برنامه نویسی» امر دیگری است. در اینجا نه با مواد و مضامین اجرایی برنامه بلکه با مکان تاریخی برنامه و لاجرم، آن نهضت فکری که سرانجام در برنامه سنت سیاسی مزبور تجلی یافته روبرو هستیم. جریانی که می‌خواهد مکان تاریخی برنامه انتقالی جنبش تروتسکیستی و مضمون آنرا با هدف اصلاح یا نقد توضیح دهد، ناگزیر است تا به یک جدل تاریخی با مبانی فکری تروتسکیسم وارد شود. تنها چنین جدلی است که قادر به ایجاد گفت‌وگو انتقادی حول برنامه انتقالی در صفوف جنبش تروتسکیستی و یا دیگر نیروهای سیاسی می‌شود. این اصل بر مباحث برنامه‌ای استالینیستی، مائوئیستی و یا سوسیال‌دمکراتیک نیز صادق است.

بررسی تاریخ تکامل نظری جنبش کمونیستی نشان می‌دهد که یک پیوستگی تاریخی معینی میان افت و خیزهای نظری و سپس سازمانی جنبش کمونیستی وجود داشته است. این روند، یعنی پیوستگی میان پیشروی نظری، پیشروی سیاسی و سازمانی جنبش پرولتری، باشکست انقلاب اکتبر مسدود گشت. حال دیگر بورژوازی جهانی بر خطر کمونیسم و براندازی سرمایه‌داری جهانی آگاه شده بود. انقلاب اکتبر در محاصر نظامی و سپس سیاسی سرمایه‌داری به زانو درآمده و همچون بازتاب تسخیر قلعه از درون، بر کل جنبش کمونیستی سابق سیطره یافت. از سوی دیگر بورژوازی تمام نیروی خود را صرف سرکوب ایدئولوژیک جنبش کمونیستی و تسخیر میدان جدال تئوریک نمود. دوران بعد از شکست انقلاب اکتبر، دوران تسلط

استالینیسم و مائوئیسم از یکسو و دوران پایان تولید تئوری انقلابی از سوی دیگر بود. در دوران بعد، جنبش کمونیستی به حاشیه رانده شده و احزاب دولتی بمثابة بازیگران صحنه سیاست سیستم موجود در صحنه ظاهر شدند. بحث برنامه در نزد کمونیسم رسمی این دوران، یعنی کمونیسم‌های بورژوایی یا انعکاس سیاست خارجی دول بلوک شرق و اپوزیسیون‌های آنان بود و یا محصول مارکسیسم‌های تولید شده دانشگاه‌های غرب.

حزب توده ایران و گروه‌های چپ بعدی محصول این دوران هستند. دورانی که کلیه مفاهیم تئوریک مارکسیسم از مضمون انقلابی خود تهی شده و جای آن را تولیدات دستگاه آموزشی بورژوازی و آکادمی‌های چپ گرفت. در این معنا مباحث برنامه‌ای چپ ایران، بازتاب تئوری‌هایی بوده است که توسط دولت‌های روسیه، چین، آلبانی و آکادمی‌های هوادار آنان در غرب تولید شده بودند.

به همین سبب، مباحث برنامه‌ای «چپ‌کاری ایران» نیز تولیدات فکری سازمان‌هایی چون «توفان، رنجبران، پیکار، سهند و کوموله» نبودند. این گروه‌ها، برخلاف هم‌مسلمان اروپایی‌شان حتی مصرف‌کنندگان خلاق اندیشه‌های استالینیستی و مائوئیستی نبودند.

استالینیسم و مائوئیسم اروپایی در صحنه «مارکسیسم دانشگاهی» و آکادمیسم چپ، حضور خلاق داشت. اقتصاددانانی چون «پل سودیزی» و نظریه‌پردازانی چون «شارل بتل‌هایم» از موضع سیاسی استالینیسم و یا مائوئیسم اروپایی در عرصه تئوری دفاع می‌کردند. مکتب «استروکتورالیسم»، فلسفه ساختارگرا، با صاحب‌نظران بنام خود مانند لویی آلتوسر، پولاتزاس، اتین بالیبار و ده‌ها نام دیگر با تولیدات نظری‌شان در عرصه فلسفه و سیاست، بازتولید و تداوم حیات سیاسی استالینیسم اروپایی را میسر گرداندند. مکتب اقتصادی توسعه و نظریه‌های وابستگی، و صاحب‌نظران بنامی چون سمیرامین و پل باران، بازیگران مهمی برای فورموله شدن تئوریک خط و مشی چپ پیرامون و بازتولید برنامه‌های «دمکراتیک» بودند.

بدون بررسی جدل فکری مدافعان مکتب انسان‌گرا با مکتب ساختارگرا در اروپا، قادر به فهم زمینه‌های فکری و سپس اصلاحات برنامه‌ای طیف جدیدی از چپ اروپا، همانند حزب چپ سوئد نخواهیم بود. بدون بررسی تحولات ناشی از جدال این دو جریان فلسفی نیرومند اروپا، درک مبانی نظری عروج گرایش جنبش چپ نو در اروپا میسر نیست. بدون درک جایگاه نظری مکتب فرانکفورت و نقش تعیین‌کننده آخرین جهش‌های نظری آن بوسیله نظریه‌پردازانی چون هابرماس، قادر به درک مکانیسمی که نقش فائده جناح چپ سوسیال دمکراسی در رهبری فکری جنبش چپ اروپا را تامین کرده، نخواهیم بود.

تا آنجا که به سهم نظریه‌پردازان «چپ‌کاری» مورد نظر «سیمای سوسیالیسم» برمی‌گردد، اینان جزو مصرف‌کنندگان غیر فعال، تولیدات نظری «مارکسیسم»‌های دانشگاهی در جنگ با مارکسیسم انقلابی هستند. در این معنا، حزب کمونیست کارگری و شخصیت رهبری آن، یکی از همین خوانندگان «عجول» این تولیدات است که بعضاً در هضم آنها مشکل دارد. این مشکل اما در مقابل توانایی سیاسی وی در تهییج و سازمان‌گری جنبشی که از آن برخاسته، رنگ می‌بازد. باز هم هم از این منظر، بازگشت برخی فعالان سیاسی «چپ‌کاری» سابق ایران به مطالعه جدی این تولیدات، بعنوان مثال، فعالیت «تراب حق‌شناس»، یکی از اعضای قدیمی کمیته مرکزی «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» برای فهم مکتب ساختارگرا و انتشار

«اندیشه‌وپیکار» را باید بسیار جدی‌تر از جست‌وخی‌های حباب‌های سیاسی دانست که خود را با «کمونیسم‌کارگری» تعریف میکنند. در حالیکه سازندگان این «کمونیسم کارگری» هنوز قادر به تبیین و تعریف این ملغمه نگشته‌اند.

پس روشن است که از دادن اعلامیه و سازمان‌گری تبلیغات سیاسی در چارچوب یک جنبش و ساختار سیاسی معین، تا نقد مبانی نظری برنامه سیاسی طیفی از احزاب، راهی دراز و متأسفانه دشوار درپیش رو است. تفاوتی نمیکند که این برنامه، پرولتری است یا بورژوایی. تفاوتی نمیکند که جنبش سیاسی راست است یا تعلق به جناح میانه دارد. سخن بر سر قانونمندی عمومی در تکامل نظریه‌های تئوریک و رابطه آن با برنامه‌ها و احزاب سیاسی است. بر اساس این قانونمندی، برای اصلاحات برنامه‌ای یا تدوین برنامه سیاسی معین، مدعیان، ناگزیرند تا از رودخانه پرتلاطم تئوری‌ها شنا کرده و دستاوردها را به حوزه سیاست منتقل سازند. نقش تاریخی رهبران و پیشروان جنبش کمونیستی نیز در تن دادن به این نبرد نظری، در کنار مبارزه سیاسی بوده است.

«سیمای سوسیالیسم» به رغم زیاده‌گویی‌ها و قمیز درکردن تئوریک، که جزئی از فرهنگ سیاسی چپ ایران است، حتی وارد این عرصه هم نگشته. به این دلیل ساده که مباحث سطحی آن نشان دهنده این حقیقت است که نویسنده «کتاب» «سیمای سوسیالیسم» هیچ آگاهی بر فاکتورهای تاریخی که مکانیسم و کارکرد میان تئوری و برنامه سیاسی را شکل میدهند ندارد. همین امر سبب گشت تا مباحث سبک کاری «کمونیست امروز» در اصلاح برنامه نویسی، گوش شنوایی میان مصرف کنندگان جدی تئوری‌های چپ، نیابد.

حضور برخی مفاهیم که تعلق به گرایش‌ها و نظریه‌های بسیار متفاوت دارد، خواننده آگاه متون «سیمای سوسیالیسم» را شگفت‌زده میکند. وصله پینه شدن فورمول‌بندی‌های سیاسی گرایش‌ها گوناگون، از مفاهیم رایج در میان نظریه‌های شورآگرایی گرفته تا مفاهیم سوسیال دموکراتیک، نشان از سردرگمی «سیمای سوسیالیسم» در اقیانوس کالاهای تئوریک مد روز دارد. به یک مثال کوتاه از بحث مشخص «سیمای سوسیالیسم» در باره اصلاحات برنامه‌ای بسنده میکنیم. آن هم عبارت است از ایراد «کمونیست امروز» به ناتوانی «برنامه‌های رایج چپ در نقد عینیت سرمایه‌داری حاضر».

گرایش اومانستی چپ اروپا در تئوری‌های خود این ایده را تکامل داد که «مارکسیسم و تئوری انتقادی قدیم عینیت سرمایه‌داری حاضر را نقد نمی‌کند». مفهوم «خرد ایزارگرا» در این دستگاه فکری جانشین فetišیسم شد. هابرماس تئوری سیستم و تئوری کنش را ادغام کرد تا مفهوم جدید تحلیلی جامعه شناختی بیافریند. بدیده او به همراه تغییر عینیت سرمایه‌داری، مناسبات طبقات نیز تغییر کرده اند. تکرار ایده «عدم نقد عینیت سرمایه‌داری حاضر» در بحث «کمونیست امروز» برای وارد کردن فاکتور تشریح آماری جهت تقویت مشی تبلیغاتی چپ اما قابل فهم نیست. «سیمای سوسیالیسم» نمی‌گوید که مارکسیسم عینیت سرمایه‌داری را نقد نمی‌کند. گفته میشود که برنامه‌های کمونیستی کنونی عینیت سرمایه‌داری را نقد نمی‌کنند.

خوب، برنامه نویسان «چپ کارگری ایران» نیز حق دارند تا این گفته‌ها را جدی تلقی نکنند. آنان می‌پرسند که مگر چه تغییری در سرمایه‌داری حاضر صورت گرفته است که برنامه «کمونیست‌های دیروز» کارایی خود را

از دست داده است. آیا سود و زیان سرمایه‌داری امری همزاد سیستم نبوده است؟ چرا برنامه‌های فعلی سرمایه‌داری کنونی را نقد نمیکنند؟

پرسیدنی است که آیا اساساً «برنامه» وظیفه نقد سرمایه‌داری را بعهده دارد؟ یا اینکه الترناتیو اثباتی و سیاسی نقد است؟ آیا مارکسیسم قانونمندی‌های بنیادین سرمایه‌داری را نقد نکرده است؟ پس «نقد سوسیالیستی» مشخص از عینیت سرمایه‌داری دیگر چه صیغه‌ای است؟

بدین ترتیب «سیمای سوسیالیسم» یا باید نشان میداد که عینیت سرمایه‌داری امروز همان عینیت «سرمایه‌داری دیروز» نیست. و در این صورت میبایست نظریه خود در باره «سرمایه‌داری جدید» را تدوین کرده و پلاتفرم نظری خود برای «تکامل مارکسیسم» را ارائه میکرد. یا اینکه میپذیرفت نقد مارکسیسم از ابتدا برای نقد عینیت سرمایه‌داری کفایت نمیکرده است. و در چنین حالتی باید نقد «غیرمارکسیستی» خود از سرمایه‌داری را، همانند نقد سوسیال دموکراسی، ارائه میکرد.

میبینیم که همین حکم «سیمای سوسیالیسم» عواقب سنگینی را ببار آورده و نویسنده آنرا در مخصصه‌ای فکری گرفتار میکند. جهت خلاصی از این بن بست يك راه وجود دارد. اینکه این حقیقت را پذیرفت که مسئله بر سر مارکسیسم و برنامه کمونیستی و نقد عینیت سرمایه‌داری به معنای واقعی کلمه نیست. مسئله بر سر ایرادات سبک کاری است. این ایرادات اما انگ عقب‌ماندگی فرهنگی، وبزبانی دقیق‌تر، بی‌فرهنگی سیاسی چپ ایران را بر پیشانی خود دارد. یعنی برای ژست گرفتن و قمیز تنوریک در کردن، مفاهیم و شکل بندی گفتاری گرایش‌های فکری مختلف، عبارات و اصطلاحات آنها بطرز غیر مسئولانه‌ای به عاریه گرفته شده است. در هر صورت این امری است مربوط به «مشاجرات طیف کمونیسم کارگری» و گرایش‌های متعدد آن است.

صرف نظر از مباحث شناخته شده گرایش‌های چپ حول برنامه، برخی جریان‌های جدا شده از تروتسکیسم در اروپا و گرایش‌های متعدد شورآگرا و گروه‌های نزدیک به سنت المانی چپ کمونیست در گذشته مباحثی حول مسئله برنامه داشته‌اند. ضعف مشترک مباحث مزبور این است که غالباً تحت سیطره نظریه‌های منسجمی قرار دارند که در جناح آکادمیست‌های چپ تولید میشوند. با این وجود باید اذعان داشت که متون حجیم و کموزن «کمونیست امروز» کماکان رابطه مستقیمی با مسائل مطرح در مباحثات جاری میان سنن تاریخی مطرح حول برنامه ندارد. همچنین به گواه آنچه تاکنون در «سیمای سوسیالیسم» آمده، باید پذیرفت که مباحث گرایش‌های انترناسیونالیستی حول برنامه کمونیستی، برای کمونیست امروز کماکان ناشناخته مانده است. این آقایان اساساً تمایلی به کار جدی نظری حول معضلات مهم فکری و مباحث برنامه‌ای که بعد از شکست انقلاب اکتبر شکل گرفت نداشته‌اند.

علاوه بر مفاهیم سوسیال دموکراتیک، مقوله‌هایی از گرایش معینی از جریان شورآگرایی نیز بدون ذکر ماخذ در میان این پلیمیک «کمونیسم کارگری بالنده» وطنی ما سر بر آورده است. «مدنیت سوسیالیستی» در نزد گرایش‌های معینی از شورآگرایان نقش کلیدی داشته است. گرایش «سوسیالیسم صنفی» آنرا در همان مفهوم بسط داده است. شایسته این بود تا دوستان «کمونیست امروز» به جای دست زدن به عملیات چریکی و «قاجاق مفاهیم تنوریک» در عرصه نظری برای نجات چپ از بن بست برنامه‌ای، یا نتیجه تلاش خود برای

فهم نظریه‌های شورآگرایی، البته اگر چنین تلاشی وجود داشته، در اختیار دیگران قرار میدادند. سپس با تداوم مطالعات خود، چه بسا از حال و هوای «جنبش کمونیستی سال ۱۳۵۹ ایران» بیرون می‌آمدند. بدین سان ناچار نمی شدند تا با جمله پردازی‌های آتشین در نقد «حزب کمونیست کارگری»، اختلافات «گروه نبرد» با «سازمان‌پیکار» در سال ۱۳۵۹ را در اذهان اطرافیان خود زنده سازند.

متأسفانه این یادداشت کوتاه مجال وارد شدن به بحث اغنایی در باره برنامه از دیدگاه کمونیستی و جایگاه برنامه‌های چپ ایران را نمیدهد. مطلوب آن است که کارگران کمونیست به جای پرداختن به مجادله با محافلی که بدون رعایت پرنیسب‌های اولیه در حوزه کار نظری، به مونتاژ ناشیانه اجزاء این یا آن دیدگاه دست می‌یازند، جهت شناساندن این گرایش‌ها و سپس نقد آنها مبادرت ورزند.

کارگران کشور پیرامون تجربه غنی در کار در صنایع مونتاژ دارند. کافی است فن و زبان شناخت این صنعت در عرصه فکری را بیاموزند. بقیه راه جهت نقد این متد در عرصه فکری، خود بخود طی خواهد شد. روشنفکر پیرامون همان قدر که در وفاداری به استقلال و تولید داخلی در عرصه اقتصاد علاقه‌مند است، به همان میزان در ملی کردن و زدن مارکهای تقلبی به کالاهای فکری «وارداتی از راه قاچاق» گرایش دارد. می‌گویید نه، ادبیات سیاسی، هنری این قشر را در تاریخ پنجاه ساله گذشته ایران مرور کنید. آنها هم که قادر به این کار نیستند، دست به احداث کارگاههای عقب مانده سیاسی برای تولیدات فلسفه و اقتصاد وطنی می‌زنند. نشریات چپ ایران مملو از نمونه‌های روزمره این سنت ناشایست است.

نشریه «شورای کمون» متعلق به یکی از میکرو گروههای فدایی را نگاه کنید. شعار «کمونیسم شورایی تنه‌اراه ممکن برای محو طبقات است» مدتهاست که صفحه اول این نشریه را آذین کرده است. هر عنصر مطلع از مبانی نظری و مواضع سیاسی گرایش‌ها شورایی، با اولین نگاه به مطالب این نشریه درمی‌یابد که فعالین آن حتی زحمت آشنایی و مطالعه «کمونیسم شورایی» را بخود نداده و اساساً هیچ ربطی به این گرایش تاریخی ندارند.

چه باید کرد؟ آیا باید قلنبه سلنبه گویی‌های بیمارگونه و غیر متعادل این نشریات را نقد و بررسی کرد؟ چاره‌ای نیست جز آنکه «پیک انترناسیونالیستی» در آینده نزدیک به ترجمه و معرفی گرایش‌ها اصلی این سنت فکری و حتی سیر تکامل جریان بین‌المللی (ICC) همچون نتیجه شکست تاریخی شورآگرایی، پرداخته و سپس این دیدگاه را مورد بررسی و نقد قرار دهد. این هم از «بخت یاری» کمونیستهای کشورهای پیرامون است که باید با نسخه‌های بدل و مونتاژ شده گرایش‌ها سیاسی روبرو شوند که حتی ساختار منسجمی برای یک بررسی نقادی ندارند.

هم بحث برنامه‌ای و هم بحث حول شورانیسم در جهت عیان کردن گیجی و اغتشاش مبانی فکری دوستان «کمونیست امروز» ضروری است. اما به همان میزان نیز توضیح مشخصات نقد سوسیال دموکراسی از مارکسیسم انقلابی برای بیان وجوه اشتراک «ایرادات» اینان از برنامه نویسی ضرورت دارد. چنین مباحثی اما باید در جای خود، آنجا که نمایندگان واقعی این سنن به صحنه عروج میکنند، صورت گیرد. برای آشکار کردن اغتشاش فکری «مباحث برنامه‌ای کمونیست امروز» اشاره‌ای به بازتاب این اغتشاش در مواضع سیاسی «کمونیست امروز» کفایت میکند.

خط و مشی سیاسی

نکات ذکر شده بالا در باره نحوه برخورد جزوات «کمونیست امروز» به بحران سرمایه‌داری و خصلت کنونی آن نیز صادق است. جالب اینکه نویسنده مقالات مزبور نقطه عزیمت خود را «ناتوانی برنامه‌های کنونی در نقد عینیت سرمایه‌داری» قرار داده، اما آنجا که سخن از تحلیل سرمایه‌داری شده هیچ حرف تازه‌ای در این باره ندارد. آنچه بنام تحلیل سرمایه‌داری در این نشریات آمده، منهای بازیگوشی دائمی کلمات و زیاده‌گویی‌های غیر ضروری، در هر نشریه چپی یافت میشوند. از تغییرات ساختاری سرمایه‌داری، بویژه پس از جنگ دوم جهانی و تأثیرات آن در عرصه سیاست و روابط اجتماعی جز جملات معمول در روزنامه‌ها، هیچ سخنی در میان نیست.

اساساً این نشریه نیز همانند دیگر اجزاء چپ درك روشن و صحیحی از قانونمندی‌های سرمایه‌داری عصر حاضر ندارد. از همین رو در عرصه خط و مشی سیاسی نیز از مواضع روشن و جهت‌گیری منسجمی برخوردار نیست. از نگرش به مفاهیم پایه‌ای همانند مفهوم سوسیالیسم، انقلاب پرولتری و انترناسیونالیسم سوسیالیسم دريك کشور گرفته تا مسائل اساسی مبارزه طبقاتی مانند جایگاه اتحادیه‌ها در مبارزه طبقاتی یا جایگاه نیروهای چپ و حتی خودشان، در حال نوسان دائمی هستند.

این از آن روست که چنین گرایش‌ها و عناصری تعلق به جنبش کارگری و تاریخ آن ندارند. بر درسها و تجارب تاریخی جنبش کمونیستی متکی نیستند. بسته به آخرین کتابی که خوانده باشند یا آخرین کالای تئوریک که به بازار آمده باشد، بسرعت نوسان می‌یابند.

حتی در برخورد به يك واقعه انتخاباتی همانند انتخابات جمهوری اسلامی موضع جزوه شماره قبلی بوسیله شماره بعدی اصلاح می‌گردد. هر مقاله و تئوری توضیحی است برای توجیه چرخش‌های ظریف قبلی. یکی از دلایل قلابه‌گویی و یا تمایل به لفاظی و واژه‌پردازی‌های لبریز از احساس، پرده‌پوشی همین سرگردانی و گیجی فکری است. در مباحث برنامه‌ای اولیه‌اش خود را جزئی از سنت «کمونیسم کارگری» معرفی کرده و پرچم مارکسیسم سال ۱۳۵۹ به بعد، یعنی مائوئیسم و استالینیسم جدید ایرانی را در دست می‌گیرد. اما تنها پس از یکسال و به مدد حضور جریان کمونیستی دست به چرخش سیاسی زده و کل چپ ایران، بویژه همان بخشی که خود به سوابق دوهه‌اش می‌بالید را، بورژوازی مینامد:

«بیش از هر چیز در هر گونه تعبیر سوء را بر بندیم. مراد از چپ معلوم است که حزب توده و اکثریت و حزب رنجبران و سایر مدافعان رسمی و معلوم‌الحال نظام سرمایه‌داری نیست. از چپی صحبت می‌کنیم که اگرچه در فرمولبندیها و خطوط سیاسی و نظری خود چپ بورژوازی بوده است اما لااقل در چهاردیوار مبارزه طبقاتی جاری میان پرولتاریا و بورژوازی خواهان تشدید اعتراض اولی علیه دومی بوده است. «کمونیست امروز»، جزوه «بیست سال بعد از قیام» ص ۴

این بدین معناست که «کمونیست امروز» موضع سابق خود را مبنی بر وجود يك سنت کمونیستی، سنت «کمونیسم کارگری» در چپ ایران در بعد از سال ۱۳۵۹ تا کنون را، پس گرفته است. پذیرفته است که «چپ

ایران در فرمولبندیها و خطوط نظری خود چپ بورژوازی بوده است». و باز هم این بدین معناست که نویسندگان «کمونیست امروز» افتخار دو دهه تعلق به سنت «کمونیسم کارگری» و پروژه بازسازی داریست برنامه‌ای آنرا رها کرده است. پروژه‌ای که کلیت نظرات مغشوش سیمای سوسیالیسم روی آن بنا گردیده است.

این البته بسیار مثبت است. يك پیشروی برای جنبش سیاسی کارگران است. نحوه و مدت این چرخش اما نشان می‌دهد که «کمونیست امروز» کماکان وابسته به سنت «کمونیسم کارگری» است. این چرخش نه در يك نقد به موضع قبلی و حتی نه در يك نوشته مربوط به مباحث تئوریک، بلکه در انشای سبکی تحت عنوان «بیست سال بعد از قیام» صورت می‌گیرد. قرار است بمناسبت قیام بهمن ماه ۵۷ چیزی نگاشته شود. موضوع اما چیز دیگری از آب در می‌آید، چرا که بقول نویسندگان آن:

«نه این نوشته چند سطری و نه حتی هیچ مقاله چند ده صفحه‌ای قرار است بازگوگر حوادث تاریخ این سالها باشد، اشاره ما نیز هیچ انتظار خاصی را دنبال نمیکند. جز اینکه در استانه گشایش حرفی پیرامون نقش چپ در رابطه با جنبش کارگری و سیر وقایع تاریخی این دوران گردد.» همانجا

چرا؟ چرا موضعی را که در دفاع از آن چنان سراسیمه به نگارش مقالات کم وزن ولی پرحجم میپرداختید با يك چرخش قلم تغییر می‌دهید؟ چرا در عرصه سیاست و اندیشه مسئول نیستید؟ مگر چه اشکالی دارد، اعلام کنید که در آغاز يك حرکت و در تداوم يك کار فکری تفکراتان تکامل یافته و مواضع خود را تغییر داده‌اید؟ چه چیزی را از دست می‌دهید؟

همین چرخش‌ها در عرصه‌های دیگر نیز بوضوح خودنمایی میکنند. در کتاب «سیمای سوسیالیسم» و به هنگام ارائه مباحث پایه‌ای، در باره «مبارزه سندیکالیستی طبقه کارگر» آمده بود که:

«اینکه طبقه کارگر جامعه‌ای بتواند حق تشکل و آزادی فعالیتهای سندیکایی را بر دولت سرمایه داری تحمیل کند و آنرا قانونی سازد طبعاً بسیار مهم است و سطح معینی از جنبش طبقاتی وی را بنمایش میگذارد.»

سیمای سوسیالیسم، کتاب دوم، قطع جیبی، ص ۲۷

امروز اما بمناسبت سالگرد قیام، و نه در تحلیلی جدید از «مبارزه سندیکالیستی طبقه کارگر» گفته میشود که: «دموکراسی، مدنیت کاپیتالیستی و سندیکالیسم اگر چه برای سرمایه هزینه‌هایی را در بر دارد اما برای مهار کردن و در هم کوفتن جنبش کارگری بسیار کارسازند.» «بیست سال پس از قیام»، ص ۳

سؤال اینست که بالاخره کدامیک از این اظهار نظرهای «کمونیست امروز» باید جدی تلقی شود؟ موضع متکی بر مباحث برنامه‌ای آن: یعنی، اینکه طبقه کارگر باید برای قانونیت بخشیدن به سندیکالیسم مبارزه کند یا اینکه تغییر موضع سیاسی در تحلیل از قیام ۵۷ که بر مبنای آن سندیکالیسم ابزار کنترل طبقه کارگر در دست بورژوازی است؟

کدامیک از موضع گیری‌های نویسندگان این «کتاب‌ها» در قبال چپ ایران و جایگاه تاریخی خودشان در آنرا باید جدی گرفت؟ اینکه کلیت چپ ایران بورژوایی است و یا اینکه يك سنت کمونیستی در آن بوده و «کمونیست امروز» طی دو دهه برای اصلاح اشکالات برنامه‌ای آن کوشیده؟ اگر اولی درست است، پس درهم گویی‌های نویسندگان این مباحث با «کوموله» حول مسئله ملی چیست؟

پرسیدنی است که «کمونیست امروز» راجع به مسئله ملی و جایگاه آن در مبارزه طبقاتی چگونه تعیین تکلیف کرده است؟ آیا نتیجه اصلاحات برنامه‌ای‌اش در حوزه مسئله ملی نیز همانند موضعگیری سیاسی آن در قبال اتحادیه‌های کارگری است. قطعاً چنین است. چرا که این جست‌و خیزهای سبک و ارزان در حوزه سیاست، ارتباطی با کار جدی در حوزه تنوریک و نظری ندارد.

در این نوشتار به کلی گویی‌های مشابه در باره «حزب کمونیست کارگران» و «کمونیست‌های راستین» که معلوم نیست چه رابطه و جایگاهی در نزد «کمونیست امروز» و مباحث معشوش آن دارد، پرداخته نمیشود. همچنین به دهها ادعای دایماً تکرار شده در تاریخ چپ ایران که مجدداً در ادبیات «کمونیست امروز» تکرار شده، پرداخته نمیشود.

سنت «کمونیسم کارگری» این بوده است که درست از همان جایی که تاثیر پذیرفته یا به همان دیدگاهی که از آن سرقت ادبی کرده بود حمله‌ور شود. در حین فرار «آی‌دزد آی‌دزد» فریاد زند. یا با ترمینولوژی مستعفیون حککا، این حزب همیشه در حال فرار به جلو بود و قبل از برداشتن گام تعیین شده اولی سر از جای دیگری در آورده. آیا «کمونیسم کارگری بالنده» نیز در نظر دارد همین شیوه‌ها را بکارگرفته و به سنتی که تعلفش را بدان اعلام کرده بود وفادار بماند، یا اینکه راه دیگری را برگزیند؟

زبان «کمونیسم کارگری»، امروز و دیروز

در پایان این یادداشت جا دارد تا بر نکته‌ای مهم انگشت نهاد. نکته‌ای که شاید هر خواننده ادبیات چپ ایران، بهنگام مرور هر مطلب این نشریات، بدان می‌اندیشد. نکته‌ای که بحث حول آن نیازمند، فراتر رفتن از حوزه سیاست و برنامه است. این نکته عبارت است از فرهنگ زبانی چپ ایران و مقام تهییج در این فرهنگ زبانی. این فرهنگ، یعنی شیوه بیان و نگارشی که در پیش روی ماست. لحن و شکل‌بندی گفتاری متونی که تحت نام کمونیسم با خوانندگان خود ارتباط برقرار می‌سازند. عبارت فرهنگ زبانی، شاید گزینه مطلوبی برای به تصویر کشاندن این پدیده نباشد. میتوان آنرا، ضعف فرهنگ زبانی در سیاست نامید. این گزینه صحیح‌تر است، چرا که این ضعف از این یا آن سازمان و شخصیت سیاسی فراتر می‌رود. ریشه در ساختار و تاریخ تکامل جامعه پیرامون و نحوه رشد «مدرنیته» سرمایه‌داری در آن دارد. ریشه در سطح نازل آگاهی و حتی فقر و بیسوادی عمومی دارد. تا آنجا که به خود گوینده و نویسنده مربوط است، این مشکل همچون مانعی برای دریافت پیام نویسنده آن مطلب، خواننده را می‌آزارد. حیف است که از جزواتی چون «کمونیست امروز» حرف به میان آید، اما چیزی در این باره گفته نشود. خوب است تا فرصت را غنیمت شمرد و در باره ساختار زبانی این جزوات که خصلت نمای دسته‌ای از ادبیات چپ ایران است نکاتی را یادآور شد.

در فلسفه کهن، شعر و ادبیات و علم یکجا خودنمایی میکنند. برخی از فلاسفه یونان قدیم متون خود را بشیوه اشعار و آثار رایج وقت خود نگاشته‌اند. در آثار سنتی فارسی نیز میتوان این مشخصه را دریافت. نصایح و پند اندرزهای سعدی زبان شعر را برگزیده است. اندیشه‌های فلسفی خیام در رباعیات او تجلی یافته است. در اشعار حافظ میتوان تفکر اجتماعی انتقادی او را که به عرفان شرقی آمیخته مشاهده کرد.

در زبان ادبیات فلسفی و علمی اروپا رخدادهای معینی، تکامل آنرا تحت شعاع خود قرار داد که بتدریج بر کل فرهنگ‌های زبانی جوامع دیگر تاثیر ژرفی بجای گذاشت.

با رشد مدرنیته و علوم جدید، زبان فلسفه کهن تغییر یافت. با تکامل جامعه و شکل‌گیری دوران قرون وسطی و برپایی مدارس متکی بر سیستم آموزه ارسطویی که تحت سیطره کلیساها عمل میکردند، علم و بویژه علم طب سنتی و قدیم شروع به یافتن زبان خود کرد. درشرایطی که زبان فلسفه کهن کماکان آمیخته به تبیین متکی به حدس و تخیل بود، زبان اندیشه‌های فلسفی مدرن، علم ریاضی را الگوی دقت خود قرار داد. با وقوع انقلاب علمی و شکل‌گیری علم فیزیک نیوتنی زبان علوم از زبان شعر و ادبیات و بتدریج فاصله گرفت. به بیان دقیق‌تر زبان احساس و توصیف بتدریج از زبان تحلیل و تجزیه متمایز گشت. در حالیکه ارتباطی انسانی نیازمند همه وجود آن بوده و همه گونه‌های گفتاری را تکامل داده است. اما تمایزات و تقسیم کار میان علوم جدید که ادبیات و هنر و فلسفه را نیز دربرمیگیرد پیچیده‌تر شد. با این حال تمایزات روشن است.

زبان ادبیات هنری، زبان احساس است. شعر همانند موسیقی از فراز عقل و اندیشه عبور میکند و در رگ و جان شنونده جای میگیرد. شاعر همانند نقاشی که رنگ‌های مختلف را به هم می‌آمیزد، با در هم آمیختن کلمات تصویر می‌سازد. «قاصد روزان ابری» شعر داروگ نیمایوشیج، اگر هم خبر از باران نیاورد در نزد خواننده، عزیز و دوست‌داشتنی است. «کشتگاه» نیما، حتی اگر خشک آمده باشد باز هم زیبا است. چه کسی میداند که این کشتگاه در جوار کشت همسایه، انقلاب روسیه، چگونه خشک آمده است. دانستن یا ندانستن آن زیاد مهم نیست. خواننده برای لذت بردن از شعر نیما نیازی به تحقیق در باره مکان شعر نو ایران و اوضاعی که این شعر از آن برخاست ندارد. مهم نیست که خواننده چه تفسیری از جمله نیما، «خشک آمد کشتگاه من در جوار کشت همسایه» دارد. اساسا داشتن چنین تفسیری الزامی نیست. غمی که از ترکیب کلمات شاعر بر دل خواننده شعر می‌نشیند زیبا و قشنگ است.

زبان شعر زبان احساس است. زبان سیاست تا آنجا که تهییج میکند، احساس خواننده و شنونده را نشانه میرود. زبان سیاست در نزد احزاب متعارف بورژوا، زبان تهییج و تبلیغ برای جلب اراء است. رتوریک، فن سخن‌وری، در تمامی دئول‌های سیاستمداران نقش اصلی را ایفا میکند. این رتوریک مدرن و سمی، زاده پارلمانتاریسم و دموکراسی بورژوایی است. فردی که در جامعه سرمایه‌داری از راه «سیاست» نان می‌خورد باید با رای دیگران زندگی کند. محبوبیت او در هر شرایط ممکن مثل نان شب واجب است. همانگونه که انزجار از او در شرایط انقلابی یا استبدادی جزئی از وجود اجتماعی اوست. سیاستمدار «دمکرات» در شرایط متعارف سرمایه باید درست همانچیزی را بگوید که شنوندگانش انتظار شنیدن آنرا دارند. اگر مضمون و پیام آن گفته بر خلاف منافع شنوندگان باشد، باید بگونه‌ای بیان گردد که این تقابل صورت نگیرد. فن سخنوری و رتوریک در این شرایط از خود سخنان مهم‌تر میگردد. وظیفه رتوریک دور زدن فهم و عقل خواننده و جلب رضایت اوست. و البته این نیز سلاحی است که به شیوه عکس آن نیز قابل استفاده است. یعنی تلفیق رتوریک و آگاهی برای ترغیب شنونده به تعمق و تفکر انتقادی.

گاه جایگاه ادبی آثار مارکس را با مقام ادبی آثار گوته مقایسه میکنند. این بیش از همه بدین دلیل است که در نزد مارکس علم و ادبیات، آگاهی و احساس به وحدت میرسند. نفوذ وی اما مدیون صحت و درستی و علمی بودن احکام پایه‌ای مارکسیسم است. کمونیست‌ها به تهییج همانند يك «سلاح» مینگرند که باید آگاهانه و درجبهه نبرد بکار رود. لنین در توضیح وظایف سوسیال دموکرات‌ها به امر تهییج شکل روتینی از فعالیت می بخشد. در زبان لنین رتوریک و انالیز ادغام میشوند و این گاه به زیان او تمام میشود. مباحث وی با لوگزامبورگ و کمونیسم چپ و اساسا با مخالفین‌اش گاه سرزنش آمیز و همراه با تحقیر است. اما او همواره میکوشد در بحث نظری بر استدلال متکی شود. زبان مارکس اما همواره مرز میان رتوریک و سیاست و علم را حفظ میکند، آنها هماهنگ میشوند.

زبان کمونیست‌ها جز آنجا که تحت برنامه قبلی و با هدف تعیین شده تهییج کنند، به زبان سیاست در جامعه متعارف بورژوایی نزدیک نیست. به زبان علم و منطق نزدیک است. کمونیست‌ها در جدال نظری احساس خواننده را هدف قرار نمیدهند. آنان با شعور شنوندگان و خوانندگان خود سروکار دارند. کمونیست‌ها در مباحث تحلیلی خود از متد علمی سود میجویند. با ذهن و فهم مخاطبین خود سروکار دارند. به اعتبار مواضع و افکار روشن، صریح و بی پرده سخن میگویند. آنان در خلال بحث علمی متوسل به قافیه پردازی نمیشوند. به سراغ احساس خواننده نمی روند. «کمونیسم کارگری» اما در این زمینه براستی نیز صاحب يك سنت است. کافی است یکی از نشریات، غیر تبلیغی، «کمونیسم کارگری» را در پیش چشمان خود قرار دهید. آنچه در نزد این تشکل ارزش است، آنکه در نزد این تشکل مورد تایید است به عرش اعلا برده شده و مقدس میشود. مخالفین اما خوار و ذلیل میشوند. مخالفین موردنقد یا بررسی و یا حتی در معرض افشاگری سیاسی قرار نمی گیرند. آنان خوار و کوچک و ذلیل میشوند. این پدیده کاربرد سیاسی دارد. اگر عبارات یا تفکری، خوار و مستوجب شرم باشند، دیگر همه اعضای تشکل خواهند کوشید تا ارزش خود را از طریق فاصله گرفتن از آنچه یا آنکه خوار و ذلیل است اثبات نمایند. این متد نیاز به مطالعه و نقد و بررسی را از ریشه می خشکاند. اگر چیزی خوار و بی ارزش است، دیگر کسی بدنبال شناخت و حتی نقد آن نمی رود. این پدیده یکی از مشخصات ساختار زبانی استالینیسم بود. امروز کمونیسم کارگری، تحت نفوذ فکری پسامدرنیسم و مصداق جمله معروف «حقیقت را آن میگوید که بلندتر داد میزند» آنرا تبدیل به یک وجه مشخصه فرهنگ ناپسند زبان خود کرده است. امری که برای استحاله در سیستم سیاسی جامعه موجود و احزاب آن الزامی است. این فرهنگ زبانی مشخصه اساسی ترمینولوژی «کمونیسم کارگری» است. جنبش سیاسی کارگران باید از این سالوسی ادبی و روانشناسی سیاسی پرده‌دری کند.

در عرصه سیاست نیروهای متعدد با منافع مختلف کنار یا در مقابل یکدیگر می ایستند. هر عمل سیاسی باید متکی به زبان سیاسی شایسته يك جریان جدی و هر تقابل فکری باید متکی به استدلال و تقابل فکری باشد. زبان و فرهنگ زبانی مافیاهای مخوف سیاسی و دستگاههای اطلاعاتی و فاشیستی باید بطور کلی از صحنه ادبیات متعهد طرد شود.

نویسنده «کمونیست امروز» هنوز تشکل و جایگاه در خور يك سازمان سیاسی را بدست نیاورده و به نظر نمیرسد که در این مسیر موفقیتی نیز بدست آورد. به همین دلیل تنها شاهد يك روی سکه، روی قابل قبول، این فرهنگ زبانی هستیم. اما متد همان متد «کمونیسم کارگری» در دوران «بالندگی» آن است. کتب «سیمای سوسیالیسم» در عرصه نظری و بحث تئوریک حول برنامه، در شکل بندی گفتاری، وارد مسابقه با «جناح میرنده» جنبش خود شده اند:

«کارگر اروپای غربی در فقدان حزب راستین طبقاتی اش افق برپایی چنان نظمی را از دست داد. بر جای بانگ نای و نی اواز زاغ و زغن فضای فکر او را پر کرد... بلشویسم به مثابه يك خلاف جریان نیرومند سینه طوفان را شکافت و با افراشتن بادبان سرخ بر گرده امواج سیل شنا کرد...» همان منبع ص ۱۱

این بازیگوشی قلمی صرف نظر از اینکه تا چه حد معلول عدم بلوغ در عرصه نگارش و تحقیق باشد، تناقضات مضمونی متن تئوریک را برای خواننده جوان کتمان میسازد. قافیه سازی ها و واژگان پر احساس و آهنگین، زمختی و نخرانشیدگی مضمونی را پرده پوشی میکند. همین خصلت برجسته مطالب «کمونیست امروز» اما با ریشخند خواننده جدی و آگاه روبرو میگردد. مقالات «کمونیست امروز» پیش از آنکه از کمونیسم و پلمیکهای جدی نظری تاثیر پذیرفته باشند، متأثر از حافظ و شعر معاصر ایران است. این هم طنز دوران ماست. زمانی شاعران بسوی سیاست می آمدند و شعر سیاسی میشد. امروز اما سیاسیون سابق شاعر می شوند و سیاست از شعر تاییدیه میگیرد. شکست مهر خود را حتی بر ساختارهای زبانی ادبیات سیاسی دوران ما نشانده است. این پدیده نشانگر نزدیکی زبان سیاست و زبان اندیشه انسانی در جامعه بورژوا نیست. بلکه بیانگر تجزیه این پدیده ها و سردرگمی سیاسیون دوران ماست. وجهی از تجلی تباهی کل ساختار سیاسی نظم موجود است. نگاهی به سیطره شگفت آور مباحث «دیسکورز» بر صفوف آکادمیسین های چپ و جانشین شدن مفهوم دیسکورز با مفهوم ایدئولوژی در ادبیات چپ آکادمیست اروپا ابعاد عظیم این روند را آشکار میسازد. برآمد فرم و حسیض محتوا، ریشه در تحولات ژرفتری دارند. محافل و احزاب چپ ایران در پیوستن به این موج، جزو آخرین دسته های یک کاروان شکست خورده هستند.

همین حقایق بر دسته دیگری از نوشته های سیاسی، صرف نظر از مضمون و جایگاه سیاسی آنان، صادق است. برخی نوشته های گروه های چپ ایران که مثلاً قرار است «فلسفی» باشند اغلب تا مرز حدیان سیاسی و چرندوپرند فرمالیستی پیش رفته اند. باز هم در این زمینه جایزه به جناح های سابق فدایی تعلق میگیرد. اگر نظری به نشریه «شورای کمون» بیاندازید از حیرت انگشت پدهان خواهید ماند. راست گفته اند که: قافیه گر تنگ اید شاعر به جفنگ اید. قافیه به جنبشهای سیاسی که عمر خود را کرده اند تنگ آمده است. شکل بندی گفتاری «کمونیسم کارگری» و فدایی تنها نمونه هایی کوچک از این پدیده هستند.